**انترناسیونال ۶۲۱**

**زمینه های سربلند کردن جریانات اسلامی در خاورمیانه و چشم انداز آینده**

**گفتگوی کاظم نیکخواه با حمید تقوائی**

***کاظم نیکخواه:*** *از یکی دوسال اخیر موجی از ترور و کشتار گسترده توسط دستجات تروریست و اسلامی در کشورهای مختلف خاورمیانه و شمال آفریقا به جریان افتاده است. بنظر میرسید که با افول القاعده و طالبان و بحران جمهوری اسلامی، جریاناتی از این نوع شرشان را بتدریج از سر مردم دنیا کم کنند. اما ما شاهد سر بلند کردن جریاناتی مثل داعش و دستجات اسلامی تازه ای در سوریه و عراق هستیم که توحش و جنایت را به منتها درجه اوج خود رسانده اند. چرا اوضاع به اینجا رسیده است؟ ریشه و علت سربلند کردن این جریانات و این فضای جنگ و ترور و کشتار و عقب گرد چیست؟*

**حمید تقوائی:** به نظر من جریانات اسلامی تازه از نوع داعش حاصل شرایط سیاسی ای هستند که بدنبال شکست هژمونی طلبی میلیتاریستی دولت آمریکا در خاورمیانه بوجود آمده است. جریانات قدیمی تر اسلام سیاسی نظیر طالبان و القاعده و جمهوری اسلامی در تقابل میان غرب و کمپ شوروی در آخرین سالهای جنگ سرد ریشه دارند. مشخصا خمینی در مقابل انقلاب ٥۷ و در ترس از قدرتگیری چپ بعد از سرنگونی شاه از طرف دول غربی بجلو رانده شد. طالبان هم دست ساز پنتاگون و سیا برای مقابله با نفوذ شوروی در افغانستان بود. در آن زمان سیاست آمریکا و متحدین غربی اش ایجاد نوعی "کمربند سبز" بدور شوروی بود و جمهوری اسلامی در ایران و حکومت طالبان در افغانستان دو حلقه مهم این کمربند سبز محسوب میشدند.

با فروپاشی شوروی کل این معادله به هم ریخت. دولت آمریکا برای تثبیت قدرقدرتی خودش در دنیای پس از جنگ سرد به سیاست هژمونی طلبی میلیتاریستی روی آورد و لشگرکشی به عراق در دوره بوش پدر، که به جنگ خلیج معرف شد، سرآغاز این دوره بود. جنگ خلیج اساسا نه در مقابله با اسلام سیاسی بلکه علیه رژیم صدام (به جرم حمله به کویت) صورت گرفت اما تنها یک دولت نوع جهان سومی نمیتوانست نقش قطب مقابل دولت آمریکا و کمپ غرب را ایفا کند. این نقش را جنبش اسلامی بعهده گرفت. با افسار گسیختگی طالبان در افغانستان آمریکائی ستیزی اسلامی، که با اشغال سفارت آمریکا و کوبیدن بر طبل "شیطان بزرگ" از جانب جمهوری اسلامی شروع شده بود، از مرزهای ایران فراتر رفت و بعنوان یک جنبش سیاسی "مستصغف پناه" و ضد آمریکا در خاورمیانه و در حد محدودتری درسطح جهانی فعال شد. این جنبش اسلام ضد غربی برای دولت آمریکا و کمپ غرب که پس از شوروی بدنبال یک دشمن جهانی برای معنی سیاسی دادن به کمپ غرب و اردوگاه دموکراسی غربی میگشت، کیسه بوکس مساعدی فراهم آورد. اکنون کمپ غرب میتوانست رسالت خود را نجات جهان از تروریسم اسلامی تعریف کند و این تقابل، با حمله اسلامیون به برجهای دوقلوی نیویورک در ۱۱ سپتامبر ٢۰۰۱ به نقطه اوج خود رسید. "محور شر" جانشین "امپراتوری شر" در دوره جنگ سرد شد و بوش پسر اعلام کرد "یا با تروریستها هستید یا با ما"! حزب ما این مقابله را جنگ دو قطب تروریستی - تروریسم دولتی غرب در برابر تروریسم اسلامی- نامید و حمله به افغانستان و عراق - به بهانه و در پاسخ به یازده سپتامبر- دو نمونه بارز این تروریسم دولتی غرب بود که مشخصا هدف تثبیت قدرقدرتی دولت آمریکا در خاورمیانه و در سطح جهانی را دنبال میکرد.

در یک سطح پایه ای تر و از لحاظ طبقاتی جنبش اسلام سیاسی سهم خواهی بورژوازی عرب در اقتصاد و سیاست جهانی را منعکس میکند. (این نظریه را اولین بار منصور حکمت در معرفی اسلام سیاسی مطرح کرد و چنانچه خواهیم دید شرایط امروز خاورمیانه و مشخصا ظهور داعش بیش از همیشه بر صحت این نظریه مهر تائید میزند). بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ اول جهانی و بخصوص شکلگیری اسرائیل پس از جنگ دوم بورژوازی عرب نقشی حاشیه ای و نامتناسب با، و بسیار کمتر از، منابع ثروت (مشخصا نفت) و جمعیت کشورهای عربی در بازار جهانی و در سیاست بین الملل پیدا کرد. در دوره جنگ سرد اساسا ناسیونالیسم سر به شوروی (ناصریسم و بعثیسم) این سهمخواهی بورژوازی عرب را نمایندگی میکرد و در دوره بعد از جنگ سرد بر زمینه شرایط مشخصی که توضیح دادم جریانات اسلامی این نقش را بعهده گرفتند. و در هر حالت مساله فلسطین و جنایات دولت اسرائیل مهمترین زمینه سیاسی و اجتماعی شکلگیری و کسب نفوذ این جریانات ضد غربی- هم در هیات ناسیونالیسم عرب و هم در شکل اسلام سیاسی- را تشکیل میداد. بقول منصور حکمت "اسلام سیاسی از زخم مردم فلسطین تغذیه میکند" و تا همین امروز مقابله با اسرائیل و به سینه زدن سنگ "مردم مظلوم فلسطین" یک خصوصیت هویتی جمهوری اسلامی و نیروهای اسلامی بلوک او را تشکیل میدهد.

در ایران بویژه بدنبال کودتای آمریکائی ٢۸ مرداد جریانات ملی- اسلامی ضد آمریکائی شکل گرفتند که راست ترین و ارتجاعی ترین بخش آن - ضدیت با آمریکا و غرب از یک موضع تماما فئودالی و قرون وسطائی- بوسیله خمینی نمایندگی میشد. با بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی جنبش اسلام سیاسی به یک سنگر دولتی دست یافت و بخشی از نیروهای اسلامی در کشورهای عربی - حزب الله و حماس و نیروهای شیعی در عراق بعد از صدام- را به دور خود گرد آورد.

بعد از فروپاشی کمپ شوروی به این دلیل که با برهم خوردن دنیای دوقطبی جنگ سرد مساله قدرت سیاسی در کشورهای اقمار شوروی سابق - که یوگسلاوی نمونه بارز آن بود- و در کشورهای به اصطلاح "جهان سوم" کاملا باز شده بود، این سهمخواهی و قدرت طلبی بورژوازی بومی در کشورهای اسلامزده زمینه تازه ای برای مطرح و بجلو صحنه رانده شدن پیدا کرد. نیروهای اسلامی بخصوص بخاطر بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران، و دیگر فاکتورهائی که بالاتر توضیح دادم به نیروی اصلی و میداندار این جنگ قدرت تبدیل شدند.

بنابرین هم در یک سطح پایه ای و از نظر طبقاتی و هم بطور مشخص و از نظر سیاسی شرایط دنیای پس از جنگ سرد زمینه شکلگیری و بجلو رانده شدن نیروهای جنبش اسلام سیاسی بعنوان یک جنبش مستصعف پناه و ضد آمریکائی- ضد اسرائیلی را فراهم کرد. اما این شرایط امروز کاملا تغییر کرده است. سیاست هژمونی طلبی میلیتاریستی آمریکا نافرجام ماند - جانشین شدن بوش با اوباما و جایگزینی سیاست "یا با ما هستید یا با تروریستها" با سیاست "مشتها را باز کنید تا باهم دست بدهیم"؛ خود بازتاب و نشانه ای از این نافرجامی است- و دولت آمریکا و متحدینش نه تنها نتوانستند با هجوم نظامی به افغانستان و عراق موقعیت قدرتمند تری پیدا کنند بلکه حتی همان موقعیت گذشته خود را در خاورمیانه از دست دادند. امروز وضعیت افغانستان و عراق و سوریه و یمن بروشنی نشان میدهد که دولتهای غربی دیگر نه تنها کنترل بلکه نفوذ چندانی بر تحولات خاورمیانه ندارند. حتی کشورهای سنتا سر به امریکا نظیر عربستان سعودی و ترکیه دیگر تماما تابع سیاستهای آمریکا نیستند،هر یک ساز خود را میزنند و داعیه ها و اهداف منطقه ای خود را دنبال میکنند.

داعش حاصل این شرایط جدید است. اگر القاعده و حزب الله و جمهوری اسلامی نقش قطب مقابل تروریسم میلیتاریستی دول غربی را ایفا میکردند، داعش حاصل نافرجامی این میلیتاریسم و شکست سیاست هژمونی طلبانه آمریکا است. ازینرو به نظر من داعش نوع دیگری از نیروهای اسلامی را نمایندگی میکند. نیروی اسلامی که خصیصه و هویت او را دیگر نه مستضعف پناهی و ضد آمریکائی گری و حتی دفاع از مردم مظلوم فلسطین در مقابل اسرائیل بلکه کافر ستیزی - و بخصوص مقابله با مرتدین یعنی افراد و نیروهائی که به اسلامی متفاوت از روایت داعش معتقدند- و برپائی خلافت اسلامی- با الگوی حکومت صدر اسلام- تشکیل میدهد. سهمخواهی و قدرت طلبی همچنان وجه شاخص داعش نیز هست اما لباس غربستیزی- مستضعف پناهی به کنار گذاشته شده چرا که جنگ قدرت در خاورمیانه تماما شکلی منطقه ای به خود گرفته است. داعش برای رسیدن بقدرت خود را با دولت عراق و دولت سوریه و جمهوری اسلامی طرف می بیند که نه تنها بر خلاف حکومت شاه و یا مبارک و یا حافظ اسد مورد حمایت و وابسته به بلوک غرب و یا شرق نیستند بلکه خود بخشی از جنبش اسلام سیاسی ضد غربی را تشکیل میدهند. داعش در واقع مظهر نوعی جنگ داخلی میان دولتها و نیروهای اسلامی در خاورمیانه است که در خلاء قدرتی که بر اثر فروپاشی شوروی و نافرجامی کمپ غرب بوجود آمده هر یک داعیه قدرقدرتی خود را دارد. حتی ترکیه عضو ناتو رویای احیای امپراتوری عثمانی را در سر میپروراند، عربستان سعودی و امارات دیگر تماما منقاد آمریکا نیستند و ناسیونالیسم عظمت طلب روسی نیز دوباره بمیدان آمده و زیر بغل رژیم اسد و جمهوری اسلامی را گرفته است. ( این شرایط خود ناشی از بحران حکومتی سرمایه داری جهانی است که پائین تر توضیح خواهم داد.)

این "فضای باز سیاسی" - فضای باز برای دولتهای و نیروهای بورژوائی در منطقه- دیگر از نوع شرایط ناشی از سقوط شوروی در دهه آخر قرن گذشته و دهه اول قرن حاضر نیست بلکه نتیجه شکست هژمونی طلبی غرب در دوره پس از جنگ سرد است. در چنین آشفته بازار سیاسی است که نیروی وحشی ای نظیر داعش میتواند با پرچم دولت اسلامی و بابچالش کشیدن نه شیطان بزرگ بلکه علیه "کفار" ضد شیطان بزرگ - جمهوری اسلامی و رژیم اسد و حزب الله- بمیدان بیاید و نیرو بگیرد.

***کاظم نیکخواه:*** *با شروع انقلابات موسوم به بهار عربی خوش بینی زیادی نسبت به آینده خاورمیانه دامن زده شد. دیکتاتورها یکی پس از دیگری سرنگون شدند. بن علی، قذافی، مبارک. آزادیخواهی گسترش پیدا کرد و کلا فضایی از اتحاد و انسان دوستی و مدرنیسم و سکولاریسم رشد کرد. آیا پیش بینی میکردید که اوضاع به این سرعت اینچنین شود که اکنون هست؟*

**حمید تقوائی:** شکلگیری و رشد نیروئی نظیر داعش را کسی پیش بینی نمیکرد ولی مقاومت پیروزمندانه کوبانی و جنبش پارک قزی و میدان تقسیم استانبول و شکست انتخاباتی اردوغان از حزبی که رفع تبعیض میان دگرباشان جنسی جزئی از پلاتفرم او باشد و منشور حقوق زنان علیه احکام و قوانین ضد زن اسلامی در کانتون جزیره و بالاخره اعتراضات میلیونی مردم عراق با شعار "نه شیعه، نه سنی، جامعه مدنی" را هم کسی پیش بینی نمیکرد! منظورم اینست که داعش تنها پدیده تازه در چند سال اخیر نیست. تحولاتی که به آن اشاره کردم نیز غیر مترقبه و غیر قابل پیش بینی بود. این تحولات همه از جنس انقلابات بهار عرب است و از همان تمایلات و خواستهای برحق و آزادیخواهانه ای نشات میگیرد که به انقلابات مصر و تونس و لیبی شکل داد. این انقلابات گرچه به نتیجه نهائی نرسیدند اما به همه مردم منطقه و جهان نشان دادند که به نیروی اعتراض و انقلاب میتوان دیکتاتوریهای ظاهرا بتون آرمه ای نظیر رژیم مبارک وبن علی را بزیر کشید.

از سوی دیگر این را هم باید در نظر داشت که یک نتیجه سر بلند کردن داعش قرار گرفتن جنبش اسلام سیاسی با تمام ماهیت کریه و توحش و ارتجاع ضد انسانی اش و بدون هیچ حائل مستضعف پناهانه و ضد استکباری ای در برابر چشمان مردم منطقه و کل مردم جهان بود. به نظر من یکی از فاکتورهای موثر در شکلگیری اعتراضت توده ای که امروز در عراق شاهد هستیم همین افشا و برملا شدن توحش نیروهای اسلامی در انظار توده مردم است.

***کاظم نیکخواه:*** *بنظر شما بحران اقتصادی در دنیا چه تاثیری بر این اوضاع داشته است؟*

**حمید تقوائی:** بحران اقتصادی باعث شد تا بورژوازی در همه کشورها از غرب تا شرق و از کشورهای جهان سومی تا کشورهای تازه پیوسته به بازار آزاد بعد از فروپاشی بلوک شرق همه به سیاست ریاضت کشی اقتصادی و زدن از خدمات اجتماعی و تحمیل شرایط سخت معیشتی به کارگران و توده مردم کارکن روی بیاورد. در کشورهای صنعتی غرب که در اثر مبارزات کارگران و نیروهای چپ بخشی از مطالبات کارگران متحق شده و درجه ای از رفاه عمومی - بیمه بیکاری و بهداشت و آموزش رایگان و خدمات اجتماعی و عمومی دیگری از این قبیل- وجود داشت سیاست ریاضت کشی به معنی حمله به این دستاوردها و زدن از خدمات اجتماعی و رفاهی بود اما در کشورهای جهان سومی و در دیکتاتوریهای نوع جمهوری اسلامی که قبل از حاد شدن بحران سرمایه داری هم حتی از حداقلی از رفاه عمومی خبری نبود ریاضت کشی اقتصادی تنها میتوانست به معنای تحمیل فقر و فلاکت هر چه بیشتر به توده کارگر و مردم زحمتکش- نود و نه درصدیهای جامعه- باشد. برای شکمهائی که به پشت چسبیده است سفت کردن کمربندها معنائی ندارد. در پایه ای ترین سطح علت و زمینه انقلابات موسوم به بهار عرب را همین بیکاری و فقر و فلاکت بیسابقه ناشی از بحران سرمایه داری جهانی فراهم آورد. خودسوزی محمد بوعزیزی کارگر دستفروش تونسی که جرقه این انقلابات را زد خود به نحو سمبولیکی مضمون طبقاتی این انقلابات را نیز اعلام میکند. از این نقطه نظر انقلابات و اعتراضات در کشورهای خاورمیانه- از انقلابات بهار عرب تا مبارزات کارگران در ایران تا مبارزات مردم ترکیه و امروز اعتراضات مردم عراق - همسو و همجهت با اعتراضات مردم جهان علیه حاکمیت یک درصدیها و سیاست ریاضت کشی اقتصادی در جنبش اشغال و در مبارزات مردم یونان و اسپانیا و غیره قرار میگیرد.

اما بحران جهانی سرمایه و تاثیرات آن بر انقلابها و جنبشهای اعتراضی تنها به سطح اقتصادی محدود نمیشود. بحران سرمایه داری همانطور که حتی برخی از چهره ها و نهادهای خود سرمایه داری جهانی اعتراف میکنند دارای یک بعد ایدئولوژیک و سیاسی است. سرمایه داری امروز با یک بحران سیاسی استراتژیک روبروست که در کشورهای نوع جهان سومی و مشخصا در خاورمیانه خود را به شکل بحران حکومتی نشان میدهد. نشانه های ان بحران را حتی در کشورهای صنعتی میتوان مشاهده کرد. هفته نامه اکونومیست در اولین شماره خود در سال جاری تیتر زد که "دموکراسی بیمار است" و با آمار و اعداد و ارقام نشان داد که در آمریکا و کشورهای اروپائی اکثریت بالائی از مردم به سیستم حکومتی اعتمادی ندارند و روند رویگردانی توده مردم از احزاب حکومتی رو به گسترش است. تحولات یونان و اسپانیا و اکنون محبوبیت یافتن کاندید ضد ریاضت کشی برای رهبری حزب کارگر انگلیس از نتایج این نوع بحران حکومتی در جوامع غربی است. این بحران در خاورمیانه همانطور که اشاره کردم در بلوکبندیها و جنگ قدرت میان دولتها و نیروهای اسلامی خود را نشان میدهد. دولت اسلامی داعش - نوع فاشیستی - و دولت کنفدرالیسم دموکراتیک اوجالان- نوع بورژوالیبرالی - آلترناتیوهای حکومتی محلی هستند که در دل این بی افقی استراتژیک سرمایه داری و بحران حکومتی بورژوازی جهانی امکان بروز و عرض اندام پیدا کرده اند.

از نقطه نظر ایدئولوژیک- فلسفی نیز بحران اقتصادی جاری با نوعی بن بست و سردرگمی جهان بینی بورژوائی همراه است که برای نیروهائی نظیر داعش جا باز کرده است.

با سقوط وال استریت در زمستان ٢۰۰۸ نه تنها فریدمنیسم و مدل اقتصادی سرمایه داری بازار آزاد بلکه دکترین سیاسی متناظر با آن - تاچریسم و ریگانیسم و بوشیسم- نیز فروریخت. با از میان برخاستن رقیب سرمایه داری دولتی بلوک شرق نه تنها آنطور که تاچر و ریگان وعده میدادند جهان گلستان نشد بلکه حتی جامعه مدنی و ابتدائی ترین حقوق شهروندی نیز بزیر سئوال رفت. جامعه متشکل از شهروندان متساوی الحقوق جای خود را به جوامع موزائیکی مرکب از مذاهب و اقوام و ملیتها داد، ارزشهای جهانشمول انسانی کنار گذاشته شد و جای خود را به مالتی کالچرالیسم و برسمیت شناسی عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین مناسبات و قوانین تحت عنوان احترام به فرهنگ دیگران، سپرد. مذهب و مقامات و نهادها و مدارس مذهبی حتی در خود جوامع غربی دوباره مطرح شده و بجلو رانده شدند و سکولاریسم و مدنیت و ترقیخواهی و برابری طلبی و آزادگی از مد افتاده و متعلق به گذشته اعلام شد. و در یک کلام رجعت به دوران قرون وسطی تحت عنوان "پست مدرنیسم" تئوریزه شد و به فلسفه سیاسی- اجتماعی بورژوازی جهانی تبدیل شد. از نقطه نظر جهانبینی و فلسفه سیاسی- اجتماعی داعش حاصل این رجعت نظری ایدئولوژیک بورژوازی جهانی به دوران ماقبل مدنیت و ارتجاع پست مدرنیستی جوامع ماقبل مدنیت است. میتوان گفت بحران سیاسی اقتصادی حکومتی بورژوازی از لحاظ سلبی، و پست مدرنیسم و نسبیت فرهنگی از جنبه اثباتی زمینه های فکری - ایدئولوژیک دولت اسلامی نوع داعش را فراهم آورده است.

اما این دوره انحطاط و عقبگرد فی الحال به پایان رسیده است. جنبش اشغال و انقلابات بهار عرب پایان این دوره را اعلام کرد. از میدان التحریر قاهره تا زاکوتی پارک نیویورک مردم به خیابان آمدند و اعلام کردند نان، آزادی، کرامت انسانی خواست و آرمانی جهانشمول است. معلوم شد حتی در کشورهای اسلام زده تحت حاکمیت دیکتاتوریهای چند دهساله توه مردم نه برای مقدسات و ارزشهای قومی- مذهبی و فرهنگ خودی که به آنها نسبت میدهند بلکه برای تحقق ارمانهای جهانشمول انسانی مبارزه میکنند. از این نقطه نظر که به تحولات چند دهه اخیر نگاه میکنید متوجه میشوید که تروریسم دولتی غرب و تروریسم اسلامی، تاچریسم و بوشیسم و فریدمنیسم و مالتی کالچرالیسم و نسبیت فرهنگی در کنار دولتها و نیروهای اسلامی از نوع جمهوری اسلامی و داعش و پاپ و کلیسا و آیت الله ها و مفتی ها و رهبران ایلات و عشایر و قبایل قرار میگیرند. اینها همگی با همه اختلافات و کشمکشهای درونی شان به اردوی سرمایه، به کمپ یک درصدیهای جهان تعلق دارند و در مقابل آنها اردوی کار، جبهه نود و نه درصدیهای دنیا و بقول منصور حکمت اردوی "جهان متمدن" قرار دارد. از انقلابات بهار عرب تا جنبش اشغال و تا جنبش چارلی ابدو و جنبش ضد ریاضت کشی مردم یونان و اسپانیا و تا مقاومت کوبانی و تا امروز اعتراضات توده ای در عراق علیه نیروها رنگارنگ اسلامی، همه متعلق به کمپ نود و نه درصدیهای دنیاست. و کل این کشمکش طبقاتی بر متن بحران- اقتصادی و بی افقی و سردرگمی عقیدتی- سیاسی- حکومتی سرمایه داری جهانی شکل گرفته و رو به گسترش است.

***کاظم نیکخواه:*** *امروز با قدرت گرفتن داعش اوضاع خاورمیانه بیش از پیش درهم ریخته و سایه سیاه جنگ و کشتار همه جا را فراگرفته است. تا چه حد این اوضاع جامعه ایران و سرنوشت و آینده مردم ایران را تهدید میکند؟*

**حمید تقوائی:** در ایران یک حکومت اسلامی حاکم است و این واقعیت خصوصیات ویژه ای به وضعیت سیاسی ایران می بخشد. اول اینکه در برابر جمهوری اسلامی یک گرایش عمیق و وسیع ضد مذهبی در جامعه بخصوص در میان نسل جوان شکل گرفته است. نه تنها در ایران هیچ نیروی مذهبی در اپوزیسیون شانسی برای کسب نفوذ اجتماعی و قدرتگیری ندارد بلکه هر نوع تخفیف دادن به مذهب و برسمیت شناسی قوانین و مناسبات و حتی اخلاقیات مذهبی - حتی در همان حد حکومت شاه - کافی است تا هر نیروی سیاسی را به انزوا بکشاند و حاشیه ای کند. سکولاریسم و حتی ضدیت با مذهب را باید در ایران فرض گرفت. این یک فاکتور مهم و تعیین کننده در تحولات سیاسی آتی در ایران خواهد بود. خصوصیت دیگر اینست که جمهوری اسلامی یک حکومت متعارف و منسجم سرمایه داری نیست، با دیکتاتوریهای متعارف در کشورهای جهان سومی- نظیر حکومت شاه و یا مبارک و یا بن علی- متفاوت است و در مواجهه با تلاطمات و تحولات انقلابی میتواند به سرعت به دار دسته های مختلف مسلح تجزیه بشود و به نوعی جنگ و کشمکش مذهبی- قومی دامن بزند. برخی از نیروهای سیاسی و تحلیلگران این شرایط را زمینه مساعدی برای شکلگیری سناریوی سیاه در ایران میدانند. ولی به نظر من چنین احتمالی بسیار ضعیف است. نامتعارف بودن جمهوری اسلامی قبل از هر چیز به این معنی است که میتواند به سرعت در برابر یک تعرض انقلابی و توده ای در هم بریزد و تکه پاره های آن نیز با توجه به اینکه هیچ بخشی از حکومت از هیچ پایگاه اجتماعی برخوردار نیست به سرعت بوسیله مردم انقلابی جارو بشوند. به نظر من وجود جنبشهای اجتماعی چپ و سکولار و مترقی در ایران - جنبش کارگری علیه فقر و ریاضت کشی، جنبش زنان، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان، جنبش سکولاریستی و ضد مذهبی و غیره- و از سوی دیگر وجود احزاب و نیروهای چپ و انقلابی نظیر حزب کمونیست کارگری احتمال در غلطیدن جامعه به سناریوی سیاه را بسیار ضعیف میکند. ماهیت و ساختمان حکومت اسلامی و وجود نیروهای ناسیونالیست- فاشیست در اپوزیسیون از نوع سناریوی سیاهی است اما بخصوص در حالت تلاطم انقلابی نیروی جنبش ها و احزاب چپ انقلابی میتواند نقش تعیین کننده ای داشته باشد. در تحلیل نهائی ممانعت از شکل گیری سناریوی سیاه در تحولات آتی در ایران تماما به پراتیک و مبارزه احزاب چپ انقلابی از نوع حزب ما از همین امروز بستگی پیدا میکند. و ما تمام نیرو و امکانات خود را بکار میگیریم تا با اتکا به جنبشهای اعتراضی و نیروی چپ اجتماعی - که خوشبختانه امروز از ایران نیز فراتر رفته و در ترکیه و سوریه و عراق نیز شاهد عرض اندام این نیرو هستیم- احتمال عراقیزه شدن وضعیت ایران را به صفر برسانیم.

***کاظم نیکخواه:*** *تاثیر اوضاع خاورمیانه بر سایر کشورهای دنیا چگونه و تا چه حد است؟ بعضی ها از خطر جنگ های وسیع تر یا حتی جنگ جهانی حرف میزنند. شما چه فکر میکنید؟*

**حمید تقوائی:** روند اوضاع سیاسی جهان خاورمیانه ای شدن بقیه کشورها و یا شکل گیری جنگ جهانی دیگری را در چشم انداز قرار نمیدهد. روند بر عکس است.

اجازه بدهید از مساله احتمال جنگ جهانی سوم شروع کنم. دو جنگ جهانی قبلی بدنبال بحران سرمایه داری و برای تجدید تقسیم منطقه نفود بین قدرتهای امپریالیستی شکل گرفتند اما بحران امروز سرمایه داری که در بالا خصوصیات آنرا توضیح دادم بر سر منطقه نفوذ نیست و با تجدید تقسیم دنیا بین قطبهای سرمایه داری حل نمیشود. سلطه سرمایه مالی بر بازارهای کار و کالا در دنیا که بوسیله نهادهائی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نمایندگی میشد امری چند ملیتی است و هزار و یک بند سرمایه داری چین و هند و روسیه را به آمریکای شمالی و اروپای واحد متصل کرده است. مساله سرمایه داری امروز اینست که کل این سیستم با یک بحران همه جانبه اقتصادی سیاسی- ایدئولوژیک روبرو شده است و هیچ نوع تجدید تقسیم منطقه نفوذ - اگر اصولا چنین امری امروز معنی داشته باشد- نمیتواند سرمایه را از این بحران نجات بدهد. ممکن است گفته شود جنگهای جهانی اول و دوم این منفعت را برای سرمایه داری جهانی داشت که با در هم کوبیده شدن نیروهای مولده و زیر ساختهای کارکرد سرمایه در بخش وسیعی از دنیا امکان تازه ای برای انباشت و سودآوری سریع سرمایه ها فراهم کرد و امروز نیز یک مطلوبیت جنگ از دید دولتهای سرمایه داری میتواند همین امر باشد. به نظر من این تحلیل نیز واقع بینانه نیست. اولا این نابودی نیروهای مولده در اثر جنگ یک خاصیت و نتیجه جانبی جنگهای قبلی بود و نه علت و انگیزه شروع آنها و ثانیا با زرادخانه اتمی که دولتهای صنعتی فراهم کرده اند - که برای درهم کوبیدن چند باره کل کره ارض کافی است- جنگ جهانی بعدی نه تنها نیروهای مولده بلکه کل جوامع انسانی و حیات بر روی کره ارض را نابود خواهد کرد و جامعه ای بجا نخواهد ماند تا به انباشت مجدد بپردازد. بنابرین از هر نقطه نظر احتمال شکلگیری جنگ جهانی منتفی است.

در مورد جنگهای منطقه و بسط آنها به بقیه دنیا گرچه این امکان همیشه وجود دارد ولی در شرایط مشخص حاضر احتمال ضعیفی است. همانطور که بالاتر توضیح دادم وضعیت امروز خاورمیانه و جنگ و درگیری بین دولتها و نیروهای مذهبی- فرقه ای در این منطقه محصول مستقیم و غیرمستقیم لشگرکشی دولت آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق بود. و ضرورت سیاسی این تهاجم نظامی نیز عبارت بود از تامین هژمونی و قدر قدرتی ایالت متحده در دنیای پس از جنگ سرد. این استراتژی امروز شکست خورده است و در نتیجه سیاست هژمونی طلبی میلیتاریستی فعلا از دستور بورژوازی آمریکا خارج شده است. بورژوازی آمریکا ناگزیر شده است به طرق دیگری - مانورهای دیپلماتیک، تحریم و اعمال فشار اقتصادی و غیره- امر تامین هژمونی خود را به پیش ببرد و این موضوع مربوط به دولت اوباما و یا حزب دموکرات نیست بلکه امری است که کل طبقه حاکمه آمریکا بعد از ناکامی در عراق و افعانستان ناگزیر به آن تن داده است. کما اینکه در مورد سوریه و بحران اوکراین دیدیم هجوم نظامی در دستور کار دولت آمریکا قرار نگرفت. بنابرین این سناریو که دامنه جنگهای منطقه ای خاورمیانه به بقیه نقاط دنیا کشیده شود لااقل در شرایط سیاسی حاضر و روند فعلی اوضاع، احتمال چندانی ندارد.

به نظر من آنچه در چشم انداز قرار دارد تقویت روند بچالش کشیده شدن حکومت سرمایه در غرب و در شرق است. اعتراف نهادها و رسانه های خود سرمایه داری به ناممکن بودن ادامه وضع موجود، هشدارهایشان در مورد تفاوت عظیم بین فقر نود ونه درصدیها و ثروت یک درصدیها در سراسر دنیا و بحران مزمن حکومتی حتی در کشورها پیشرفته صنعتی، و از سوی دیگر شکل گیری انقلابات منطقه و گسترش اعتراضات توده ای علیه ریاضت کشی اقتصادی در غرب و علیه حکومتهای قومی- مذهبی در خاورمیانه، همه این فاکتورها نشانه تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی، مبارزه میان نود و نه درصدیها و یک درصدیهای حاکم در سراسر جهان است. به نظر من آینده دنیا را این روند و نه جنگ و کشمکش میان دولتها و نیروهای کمپ بورژوازی رقم خواهد زد.

***کاظم نیکخواه:*** *نیروهای کمونیست و  چپ کجا هستند و چه میکنند؟ چقدر شانس دارند که در جایی قد علم کنند؟*

**حمید تقوائی:** امروز وقتی از نیروهای کمونیست صحبت میکنیم باید بین جنبشها و نیروهای اجتماعی چپ و ضد سرمایه و نیروهای متحزب و متشکل کمونیست تمایز قائل شویم. باید گفت متاسفانه اینطور است. بخاطر اینکه چپ اجتماعی بوسیله احزاب نمایندگی نمیشود. تا آنجا که به احزاب و چپ متشکل مربوط میشود بخشی از آنها که میتوان آنها را چپ سنتی نامید ده ها سال از شرایط امروز عقبند و همچنان در اوضاع و احوال دوره جنگ سرد سیر میکنند. یا فرقه های ایدئولوژیک و منزه طلبی هستند که خود را به تفسیر دنیا - آنهم با مقولات و مفاهیم اسکولاستیکی که باید به موزه سپرده شود - محدود کرده اند و انقلابات و جنبشهای اعتراضی جاری را بخاطر اینکه با فرمولهای عقیدتی آنها نمیخواند تخطئه میکنند و برسمیت نمی شناسند و یا نیروهائی هستند نظیر اس دبلیو پی در انگلیس که وقتی میخواهد فعال شود با پرچم "مبارزه با امپریالیسم" به همراهی سیاسی و عملی با هر نیروی ارتجاعی ضد آمریکا نظیر جمهوری اسلامی و حزب الله و غیره در می غلطد. ما این نیروها را هر ادعائی داشته باشند چپ و کمونیست نمیدانیم. یکی از دلایل و زمینه های شکل گیری کمونیسم کارگری تبیین و برجسته کردن تفاوتهای کمونیسم واقعی از این نوع مدعیان و متحزب کردن کمونیسم کارگری در تمایز از این نوع کمونیسمهای غیر کارگری است.

از سوی دیگر در دهه اخیر شاهد قدم بمیدان گذاشتن یک نیروی عظیم اجتماعی هستیم که متحزب و متشکل نیست و بخش اعظم فعالین آن حتی خود را کمونیست نمیدانند اما عملا برای بچالش کشیدن وضعیت موجود، علیه یک درصدیهای حاکم و با پرچم نان و آزادی و کرامت انسانی بمیدان آمده است. ما این نیرورا چپ اجتماعی مینامیم. به نظر من کمونیسم متشکل و متحزب تنها در صورتی میتواند یک نیرویی موثر و دخالتگر در تحولات امروز باشد که با این نیروی چپ اجتماعی ارتباط برقرار کند و به صدا و سخنگو و نماینده این نیرو در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی تبدیل بشود. این امری است که حزب ما با جدیت در دستور خود قرار داده است و توصیه ما به همه احزاب کمونیست و انقلابی در چهارگوشه دنیا نیز همین است.

***کاظم نیکخواه:*** *بنظر شما چشم انداز آینده چیست؟ آیا این چشم انداز و امید برای آینده نزدیک وجود دارد که مردم در سطح وسیعتر و سازمان یافته تر و سیاسی تری علیه جریانات اسلامی و ضد بشری قد علم کنند و این دوره ترور و کشتار و ناامنی به پایان برسد؟*

**حمید تقوائی:** چشم انداز آینده را فعالیت امروز احزاب و جنبشهای اجتماعی شکل میدهد. تا آنجا که به اعتراضات و گرایشات سیاسی توده مردم مربوط میشود امروز شاهد آن هستیم که حتی در جامعه در هم کوبیده شده ای نظیر عراق توده مردم با پرچم نه به حکومت قومی مذهبی و خواست مدنیت و جامعه مدنی بمیدان آمده اند. در ایران و ترکیه و سوریه نیز این نوع اعتراضات شکل گرفته و فی الحال بر ساختار حکومتی و سیاستها و مواضع احزاب حاکم تاثیر گذاشته است. آینکه آیا این روند بسط و گسترش پیدا میکند و یا درهم کوبیده میشود تماما به عملکرد نیروهای کمونیست و انقلابی نظیر حزب ما بستگی پیدا میکند. همانطور که در پاسخ به سئوال قبلی توضیح دادم کلید مساله مرتبط شدن با جنبشهای اعتراضی و فعالین اجتماعی چپ و سکولار در این جنبشها و نمایندگی کردن چپ اجتماعی در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی است. غیاب چنین نیروئی در جنبش اشغال در غرب و در انقلابات منطقه نقطه ضعف اساسی این جنبشها بود. باید این ضعف را سریعا بر طرف کرد. تا آنجا که به اوضاع امروز خاورمیانه مربوط میشود به نظر من باید برای شکل دادن به یک حرکت همبسته و یک جبهه مشترک علیه داعش و کلیه نیروها و دولتهای اسلامی- فرقه ای در منطقه خاورمیانه تلاش کرد. آخرین کنگره حزب - کنگره نهم که در اکتبر سال گذشته برگزار شد - قطعنامه ای در مورد وضعیت جدید خاورمیانه تصویب کرد و شکل دادن به این جبهه مشترک را در سه سطح جامعه ایران، در خاورمیانه و در سطح جهانی در دستور حزب قرار داد. تشکیل این جبهه به نوبه خود اجازه میدهد چپ متحزب در سطح وسیع تر و فعال تری با جنبشها و چپ اجتماعی ارتباط برقرار کند و به یک نیروی موثر در شکل دادن به تحولات آتی تبدیل بشود.